

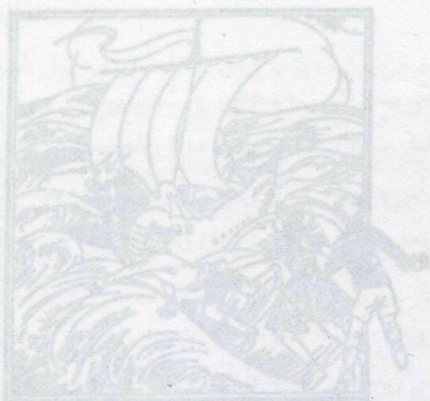
# کشتی سپیده پیمان

کلايو استیپلز لویس

ترجمه امید اقتداری / منوچهر کریمزاده



کتابهای کیمیا



## فهرست

۱	تصویری بر دیوار اتاق خواب
۱۵	سوار بر کشتی سپیده‌پیمان
۳۲	جزیره‌های لُون
۴۶	آنچه کاسپین انجام داد
۵۹	طوفان و پس از آن
۷۱	ماجراهای اوستاس
۸۶	پایان این ماجرا
۱۰۰	جستن از دو خطر
۱۱۷	جزیرهٔ صداها
۱۳۱	کتاب جادوگر
۱۴۴	دافل پودهای خوشحال
۱۵۸	جزیرهٔ تاریک
۱۷۱	سه خوابزده
۱۸۶	آغازِ پایان جهان
۱۹۹	عجایب آخرین دریا
۲۱۳	پایانِ پایان جهان



## تصویری بر دیوار اتاق خواب

پسری بود به نام اوستاس کِلارنس اِسکِرَاب، و واقعاً حَقش هم بود که چنین اسمی داشته باشد. پدر و مادرش او را اوستاس و معلمان مدرسه اِسکِرَاب صدایش می زدند. نمی توانم بگویم دوستانش او را چه می نامیدند، چون هیچ دوستی نداشت. اوستاس پدر و مادرش را «پدر» و «مادر» صدا نمی زد، آنها را هارولد<sup>۱</sup> و آلبرت<sup>۲</sup> می نامید. پدر و مادرش آدمهایی بودند خیلی امروزی و پیشرفته. گیاه خوار بودند. سیگار نمی کشیدند؛ لب به نوشابه های الکلی نمی زدند و لباس زیرهای مخصوصی می پوشیدند. در خانه شان مبلمان خیلی کم بود و پتو و پوشش روی تخت خوابها کم بود و پنجره ها همیشه باز بود.

1. Eustace Clarence Scrubb

2. Harold

3. Alberta

اوستاس کلارنس به حیوانات و بخصوص به سوسکهایی که مرده بودند و روی مقوا سنجاق شده بودند علاقه داشت. کتابها را اگر کتاب اطلاعات عمومی بودند و عکس بالابری گندم یا بچه‌های چاق و چله خارجی را در حال ورزش در مدرسه‌های نمونه نشان می‌دادند دوست داشت.

اوستاس کلارنس از دخترعمه‌ها و پسرعمه‌هایش، یعنی از چهار بچه خانواده پونسی<sup>۱</sup> - پیترا<sup>۲</sup>، سوزان<sup>۳</sup>، ادموند<sup>۴</sup> و لوسی<sup>۵</sup> - خوشش نمی‌آمد. اما وقتی شنید قرار است ادموند و لوسی بیایند خانه آنها بمانند خوشحال شد. چون ته دلش از رئیس مآبی و زورگویی خوشش می‌آمد؛ و با اینکه موجود کوچک و نحیفی بود که موقع دعوا نمی‌توانست حتی از پس لوسی بریاید تا چه برسد به ادموند، می‌دانست هزارها راه هست که آدم می‌تواند روزگار دیگران را تلخ کند، بخصوص اگر آدم در خانه خودش باشد و آنها فقط مهمان باشند.

ادموند و لوسی اصلاً دلشان نمی‌خواست بیایند پیش عمه آلبرتا و هارولد بمانند. اما هیچ چاره دیگری نداشتند. پدرشان در آن تابستان می‌خواست شانزده هفته به امریکا برود و در آنجا سخنرانی کند و قرار بود مادرشان همراه او به امریکا برود چون ده سال بود که به یک تعطیلات درست و حسابی نرفته بود. پیترا داشت خودش را حسابی برای یک امتحان آماده می‌کرد و قرار بود تعطیلات را همراه پروفیسور کیرک<sup>۶</sup> پیر بگذراند که مدت‌ها پیش، در ایام جنگ، این چهار بچه در خانه او ماجراهای عجیبی از سر گذرانده بودند. اگر پروفیسور هنوز در آن خانه بود، هر چهار تایی آنها را می‌پذیرفت. اما اکنون

1. Pevensie      2. Peter      3. Susan      4. Edmund  
5. Lucy      6. Kirk

دیگر وضع فرق کرده بود، چون او تا حدی بی‌پول شده بود و در کلبه کوچکی زندگی می‌کرد که فقط یک اتاق خواب اضافی داشت. بردن سه بچه دیگر به امریکا نیز خیلی خرج داشت و به همین خاطر فقط سوزان با آنها رفته بود. بزرگترها فکر می‌کردند سوزان خوشگل خانواده است و او در مدرسه شاگرد درخشانی نبود (اگرچه از لحاظ دیگر بسیار بزرگتر از سنش بود) و مادر می‌گفت که «سوزان از سفر به امریکا خیلی بیشتر از جوانترها فایده می‌برد». ادموند و لوسی سعی می‌کردند به سوزان برای شانس که آورده است حسودی نکنند، اما گذراندن تعطیلات تابستان در خانه عمه و وحشتناک بود. و ادموند به لوسی می‌گفت: «وضع من خیلی بدتر است؛ چون تو حداقل اتاقی برای خودت داری و من مجبورم با آن اوستاس خوره درس و نمره در یک اتاق باشم.»

داستان در بعدازظهری شروع می‌شود که ادموند و لوسی چند دقیقه وقت پیدا کردند که با هم تنها باشند و البته درباره ناریا<sup>۱</sup> حرف می‌زدند که نام سرزمین خصوصی و پنهانی خودشان بود. فکر می‌کنم بیشتر ما یک سرزمین خصوصی داریم، ولی فقط تخیلی است. ادموند و لوسی از این لحاظ خوش‌شانس‌تر از بقیه مردم بودند. سرزمین پنهانی آنها حقیقی بود. تا حال دو بار به آنجا رفته بودند؛ نه در بازی یا رؤیا، بلکه در واقعیت. البته با جادو، که تنها راه رسیدن به ناریا است، به آنجا رفته بودند؛ و قول یا نیمچه قولی در خود ناریا به آنها داده شده بود که روزی به آنجا باز خواهند گشت و می‌شود حدس زد که هر وقت فرصتی پیدا می‌کردند در این باره حرف می‌زدند.

در اتاق لوسی بودند و روی لبه تخت نشسته بودند و به یک نقاشی که روی دیوار مقابلشان بود نگاه می‌کردند. این تنها تابلویی بود که در

1. Narnia

آن خانه دوستش داشتند. عمه آبرتا اصلاً آن را دوست نداشت (و به همین دلیل گذاشته بودش در اتاق کوچک اضافی بالای پله) اما نمی‌توانست از شر آن خلاص شود چون هدیه عروسی‌اش بود و از طرف کسی به او هدیه شده بود که نمی‌خواست او را برنجانند.

تصویر، یک کشتی بود - کشتی که مستقیم از توی قاب به سوی شما می‌آمد. دماغه آن به شکل سر اژدهایی بود که دهانی پهن و باز داشت. فقط یک دکل و یک بادبان بزرگ چهارگوش داشت که به رنگ ارغوانی تیره بود. پهلوهای کشتی - یعنی آنچه می‌شد از پهلوهای کشتی در جایی که بالهای طلاکاری شده اژدها تمام می‌شد دید - سبزرنگ بود. کشتی درست بر فراز موجی باشکوه رفته بود و شیب نزدیکتر آن موج با نور و کفهایی که رویش بود به سوی آدم پایین می‌آمد. کشتی آشکارا در بادی پُرخروش بسرعت پیش می‌رفت و اندکی به طرف چپ متمایل بود. تمام نور خورشید از آن طرف به کشتی می‌تابید و آب آن طرف پُر بود از رنگهای سبز و ارغوانی. در طرف دیگر، آب در سایه کشتی به رنگ آبی تیره بود.

ادموند گفت:

- موضوع این است که وقتی نمی‌توانی بروی به نارنیا، نگاه کردن به یک کشتی نارنیایی همه چیز را بدتر می‌کند.

لوسی گفت:

- حتی نگاه کردن بهتر از هیچی است. و واقعاً که کشتی نارنیایی است.

اوستاس کلارنس که از بیرون در به حرفهای آنها گوش می‌داد و حالا پوزخندزنان آمده بود توی اتاق، گفت:

- باز هم آن بازی همیشگی است؟

سال گذشته وقتی او در خانه پونسی‌ها اقامت داشت حرفهای آنها را

که همه‌اش درباره نارنیا بود شنیده بود و گشته و مرده این بود که در مورد نارنیا سر به سرشان بگذارد. البته فکر می‌کرد این قصه را بچه‌ها از خودشان درآورده‌اند؛ و چون خودش نمی‌توانست هیچ چیز از خودش بسازد، آن را باور نمی‌کرد.

ادموند با تندی گفت:

- کسی از تو نخواست بیایی اینجا.

اوستاس گفت:

- دارم به یک شعر پنج‌بندی قافیه‌دار فکر می‌کنم، چیزی مثل

بعضی از بچه‌ها، که می‌کنند بازی نارنیا

کم کم لطیفتر و لطیفتر می‌شوند.

لوسی گفت:

- اولاً نارنیا و لطیفتر هم قافیه نیستند.

اوستاس گفت:

- این یک شباهت صوتی است.

ادموند گفت:

- از او نپرس شباهت صوتی چیست؛ چون او منتظر است از او سؤال کنند. چیزی نگو بلکه برود دنبال کار خودش.

بیشتر پسرها وقتی با چنین برخوردی روبه‌رو می‌شوند یا خیلی زود میدان را خالی می‌کنند و یا از کوره درمی‌روند؛ اما اوستاس هیچ یک از این دو کار را نکرد. فقط پوزخندزنان همان جا پلکید و دوباره شروع کرد به حرف زدن. پرسید:

- از آن نقاشی خوششان می‌آید؟

ادموند بسرعت گفت:

- تو را به خدا نگذار بحث هنر و این جور چیزها را شروع کند.